

## بحران معنویت و پیام عارفان مسلمان به انسان مدرن (با تأکید بر دیدگاه مولوی و حافظ)

دکتر ناصر مهدوی

دانش آموخته‌ی دکتری عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

### چکیده

پژوهش حاضر به بررسی مسئله بحران معنویت در جوامع مدرن امروزی پرداخته است. در این پژوهش، نگارنده ابتدا با بحثی پیرامون انسان مدرن، به بررسی تحولات دوران مدرنیته و تاثیر آن در جوامع بشری و تغییرات نگرش انسانها پیرامون جهان هستی پرداخته و در این راستا به ارائه ویژگیها و مولفه‌های انسان مدرن و منشا بحران دوران مدرنیته و ابعاد بحرانهای انسان مدرن می‌پردازد؛ در ادامه به بحث پیرامون جوامع اسلامی و معنویت مسلمان پرداخته و در این راه از پیام عارفان مسلمان، بخصوص مولوی و حافظ شیرازی بهره جسته و با استفاده از دیدگاههای عارفان اسلامی به ارائه‌ی نمایی از یک جامعه معنوی پرداخته و تاثیرات نگاه عرفانی را در زندگی بشر بررسی نموده است. در پایان، پژوهشگر راه‌هایی از رنج و خلأهای روحی و معنوی انسان امروز را بازگشت به معنویت و تغییر و تحول در بینش و نگرش انسان به خود، خدا، هستی و طبیعت می‌داند.

### واژگان کلیدی

انسان مدرن، جامعه مدرن، بحران معنویت، جامعه معنوی، مدرنیته.

## مقدمه

با نگاه رازآلود و اسطوره‌ای به عالم، زندگی خویش را سپری کرده و به این ترتیب، زندگی و رفتار خود را معنادار و هدفمند دیده است.

جهان پیشامدرن، پر از نشانه‌ها و نمادهایی بود که آدمی را به تأمل وامی‌داشت. انسان، حوادث و رویدادهای عالم را با نگاهی معنوی و ماوراءطبیعی تعبیر و تفسیر می‌نمود، هریک از پدیده‌های عالم نماد و سمبلی از یک حقیقت قدسی بود، دردها و ناکامی‌های انسان نیز به کمک شناسایی و درک این پدیده‌ها و از طریق مناسک و آیین‌های مرتبط با آنها درمان می‌شد. گرچه انسان قدیم به دلیل عدم دستیابی به امکانات پیشرفته در زمینه حمل‌ونقل، بهداشت و مهار نیروهای طبیعی دچار مشکلات فراوانی بود، اما به لحاظ روحی هرگز خویش را در پهنه هستی تنها و وانهاد حس نمی‌کرد. خداوند آشنای او بود و با طبیعت نیز احساس یگانگی می‌کرد. در واقع، زندگی با تمام مشکلات و دشواری‌هایش معنادار بود.

با طلوع خورشید دوران مدرن، اوضاع دگرگون شد و با رشد و گسترش علوم تجربی و گرایش‌های پوزیتیویستی و بی‌اعتبار تلقی نمودن گزاره‌های فلسفی و دینی، مغرب زمین وارد دوران جدیدی شد و به تدریج سایر سرزمین‌ها را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. در این دوران، بر مبنای یافته‌های گاليله، لاپلاس، کپرنیک و نیوتن، تفسیری ریاضی‌وار و مکانیکی از جهان ارائه شد، سپس با ظهور فلسفه جدید و به دنبال آن روانشناسی تجربی و جامعه‌شناسی تحصلی، دوره اسطوره‌زدایی از جهان آغاز شد و انسان دنیوی‌گرا، با شور و شتاب فراوان به استقبال دنیای جدید شتافت.

با چنین تحولاتی، به تدریج خداوند از زندگی و متن تلاش روزمره آدمیان غایب شد. نیچه با شعار معروف خود؛ «خدا مرده است» (نیچه ۱۳۷۵، ۲۱) به بهترین وجه روح تمدن جدید را به نمایش گذاشت و به این ترتیب، پرده از اذهان و افکار برداشت و اکنون

انسان طی چند قرن اخیر به پیشرفت‌های چشمگیر و غیرقابل انکاری در زمینه علم و فناوری دست یافته است. بسیاری از بیماری‌هایی که تا چندی پیش جان انسان‌ها را می‌گرفتند، کنترل و درمان شده‌اند. مسافرت‌هایی که چندین ماه به درازا می‌کشید، به چند ساعت تقلیل یافته‌اند و حتی انسان به کُرات دیگری خارج از منظومه شمسی چشم دوخته و به دنبال تسخیر آنهاست. انسان عصر جدید، ابزارها و وسایل فراوانی در اختیار دارد که زندگی را برای او راحت و آسان ساخته است، اما با وجود همه این امکانات رفاهی، انسان آنچنان که باید از زندگی خشنود نیست.

دلیل آن را باید در درون انسان جستجو کرد. انسان مدرن در طلیعه عصر جدید، با خداوند و معنویت وداع گفت و به آسمان پشت کرد. به این ترتیب، زندگی بشر که تا پیش از این با حضور خداوند و ارتباط با او پر معنا، هدفمند و عمیق بود، از معنا و هدف تهی شد و به سطح یک حیات بیولوژیکی چند روزه تقلیل یافت. فقدان معنا و هدف در زندگی انسان مدرن و فرو ریختن پایه‌های اخلاق و معنویت، از سویی موجب ظهور رنج‌ها و دردهای روحی و فکری، و از سوی دیگر، به بروز فجایع و ناهنجاری‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی منجر شد. اکنون مدتی است انسان خسته از مدرنیته، به دنبال درمانی برای دردها و رنج‌های عمیق خود می‌گردد و راه خروج از این گرداب را بازگشت به معنویت و توجه به خداوند می‌داند. به همین جهت، گرایش به مکاتب عرفانی افزایش یافته است.

## تحولات دوران مدرن و تغییر نگرش انسان

تقریباً نمی‌توان هیچ دورانی از حیات بشر را سراغ گرفت که در آن انسان جهت‌گیری مذهبی و نگاه اسطوره‌ای به جهان و زندگی نداشته باشد. بشر همواره

آدمیان در خیال خود، خویش را خدای عالم فرض نموده‌اند.

مسلمان، به خصوص حضرت مولانا، رجعتی به دفاتر

مثنوی شریف و دیوان شمس و نیم نگاهی به حافظ می‌اندازیم.

### مؤلفه‌های انسان مدرن

به نظر می‌رسد با تحولات مهمی که در دانش نجوم و غلبه دیدگاه کپرنیکی و نیوتنی بر تلقی سنتی و نگاه بطلمیوسی رخ داد، دگرگونی عظیمی در افکار و اندیشه‌های انسان به وجود آمد؛ به نحوی که آنها را از آدمیان دوران‌های پیشین متمایز ساخت و دو مقطع تاریخی را از هم جدا نمود (دوران سنت و انسان سنتی، و دوران مدرن و انسان مدرن). این دوران انسان مدرن شده را با ویژگی‌های خاص خود از گذشتگان متفاوت نمود که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم.

۱) انسان مدرن، جهان پیرامون را از طریق گزاره‌های اسطوره‌ای و مابعدالطبیعی تحلیل نمی‌نماید؛ بلکه جهان هستی را در قالب مفاهیم ریاضی و فیزیک می‌شناسد. انسان مدرن با محاسبه علمی و عقلانی قادر شد در عین شناخت جهان و تفسیر پدیده‌های عالم، در پیش‌بینی و تصرف عالم نیز کوشا و توانا باشد.

به این ترتیب، رابطه پیشین انسان با طبیعت که در قالب (من و تو) دنبال می‌شد، اکنون به سمت رابطه سلطه و سودجویانه (من و آن) تغییر جهت داده است. انسان تبدیل به سوژه‌ای شد که طبیعت را به عنوان ایزه خود می‌نگرد. با خلق تکنولوژی به منظور تصرف در عالم، پدیده‌های جهان دیگر نشانه و نمادهایی نبودند که برای انسان پیام‌های معنی‌دار داشته باشند؛ بلکه توده‌های بی‌روح و مجسمی شدند که با دخل و تصرف در آنها، انسان به سود و لذت بیشتری دست یافت. کسی در پی آن نبود تا همانند حافظ بر لب جوی برای تأمل در باب گذر عمر بنشیند. دیدگاه جدید می‌گفت: بر لب جوی بنشین، آب را کنترل کن، سد بساز و الکتریسته تولید کن تا به سود و لذت دست یابی. از

تحولات علمی و بسط تکنولوژی، عرصه اراده انسان جدید را گسترش داد و شعار تغییر عالم به جای تفسیر عالم، اصلی‌ترین گزاره انسان مدرن شد و پر واضح بود این روند در حوزه اخلاق نیز تجلی کرد. به این ترتیب، سعادت تغییر معنا داد و فضیلت و کف نفس موجب سعادت آدمی تلقی نمی‌شد؛ بلکه لذت و سود بیشتر موجب سعادت بود. اما این شور و سرمستی چندان پر دوام نبود و با وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم، ورود تکنولوژی به میدان جنگ، اختراع ادوات مدرن جنگی و سلاح‌های کشتار جمعی و همچنین سردی و بی‌معنایی زندگی بدون خدا و معنویت، و تنهایی و اضطراب آدمیان؛ آرام آرام نقد مدرنیسم، عقل‌گرایی و علم‌زدگی افراطی آغاز شد. انسان‌های مهجور از خدا و امر قدسی و بیگانه با خویش و طبیعت؛ تنهایی، پوچی، اضطراب و بی‌معنایی را در درون خویش لمس کردند. جانشین کردن برنامه‌های ورزشی، برای سلامت تن، و هنر و روانشناسی برای سلامت روح و روان، بدون تکیه بر ایمان و باور داشتن به عرصه ماورای طبیعت کام تلخ انسان سرگشته امروز را شیرین نمی‌ساخت. به همین دلیل بود که اقبال به معنویت‌گرایی و عرفان‌های رازآلود و توجه به دنیای درون برای آدمیان مجدداً جذابیت یافت. به راستی چرا چنین تحولی در میان آدمیان دوره مدرن رخ داد؟ گمگشته این انسان‌ها چه بود؟ آیا اشتیاق فراگیر انسان امروزی به مکاتب معنوی حاکی از این حقیقت مهم نیست که آدمیان در صورت رویگردانی از خدا و معنویت، به خسارات سنگین روحی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی دچار شده‌اند.

در ادامه برای واکاوی دقیق مسئله، نخست به بررسی ویژگی‌های انسان مدرن پرداخته و سپس برای یافتن پاسخ بحران معنوی انسان مدرن از دیدگاه عارفان

مراجع و قدرت‌های فراتر از خویش سر تسلیم فرود آورد؛ بلکه به حقوق فردی خویش توجّه کرده و فراتر از برخی نیازهای مادی و معیشتی، به دنبال حقوقی همچون حق آزادی عقیده و بیان و حق تعیین سرنوشت سیاسی خود است. پیدایش نظام‌های دموکراتیک و تقسیم زندگی به حوزه خصوصی و عمومی و تصویب قوانینی در جهت حمایت از حقوق شهروندی از جلوه‌های مهم مدرن شدن آدمیان در دوران جدید بوده است و انسان در دوران مدرن به عنوان فرد به رسمیت شناخته شد.

### منشأ بحران دوران مدرن

منشأ بحران‌های دوران مدرن را می‌توان در مؤلفه‌هایی همچون غلبه عقل ابزاری و غفلت از عقل شهودی، سیطره علوم تجربی، اصالت یافتن اندیشه پیشرفت، نگاه جدید به انسان و... جستجو کرد که به طور اجمال به آنها اشاره می‌نماییم:

#### ۱) غلبه عقل ابزاری

در انسان قوه و نیرویی است که کارش استدلال است یعنی استنتاج نتایج جدید از گزاره‌های مفروض، مورد اعتقاد یا معلوم. به عبارت دیگر این قوه در مقام حل مسائل یا برنامه‌ریزی از منطق و الگوهای تفکر انتزاعی استفاده می‌نماید. این نیرو عقل یا عقل استدلال‌گر نامیده می‌شود. عقل استدلال‌گر تنها در چارچوب قواعد منطق صوری عمل می‌کند. بنابراین تنها در بند صورت استدلال است و با ماده آن کاری ندارد. در انسان نیرو و قوه دیگری وجود دارد که شأن آن رسیدن غیرمستقیم و با واسطه به گزاره‌های جدید نمی‌باشد؛ بلکه دریافت مستقیم و بلاواسطه حقیقت معنوی است. این قوه را عقل شهودی، شهود یا شهود عقلی گویند. (ملکیان ۱۳۸۱، ۴۲۲) فلسفه جدید از جستجوی نحوه‌ای علم که فراتر از نحوه تفکر حصولی

دیدگاه متفکران جدید همچون بیکن و هابز غایت دانش، قدرت است. (بومر ۱۳۸۲، ۳۲۲)

۲) برای انسان‌های دوران سنت، خدا یا خدایان محور هستی بودند و آنها معیار خیر و شر و حق و باطل را تعیین می‌کردند؛ در حالی که در دوران مدرن، آدمیان خود بر جای خدا تکیه زدند و معیار حق و باطل را خود تشخیص می‌دادند. حق آن بود که انسان‌های بسیاری آن را تأیید می‌کردند. درستی و صدق هر مسئله در گرو پذیرش عقل جمعی آدمیان بود. به این ترتیب، انسان به درجه خدایی رسید و دیگر معیار و منبعی فراتر از خویش نمی‌شناسد.

۳) برخلاف گذشتگان که قناعت و تواضع را موجب وصول به سعادت می‌دانستند، انسان‌های مدرن، سعادت را در فزون‌طلبی و تصرف هرچه بیشتر جستجو می‌کردند. در حقیقت، سعادت و خوشبختی در گرو به دست آوردن بیشتر کامجویی و لذت افزون‌تر معنی یافته بود. انسان مدرن در جهت وصول به این اهداف حریصانه، دل طبیعت را شکافت و در راستای میل فزون‌طلبی‌اش به استیلا و سلطه بر انسان‌های ضعیف‌تر دست یازید. در یک کلام؛ انسان قانع به انسانی حریص و آزمند مبدل و واژه پیشرفت، سرپوشی برای تغییر اخلاق و منش و حرص و آز آدمی قلمداد شد. (احمدی ۱۳۸۵)

۴) انسان سنتی، موجودی تکلیف‌محور بود. آدمیان عصر سنت هنگامی خود را سعادت‌مند می‌دانستند که در برابر قوانین فراتر از خویش، فرامین مذهبی و اوامر قدرت‌های سیاسی سر تعظیم فرود آورده و تکالیف خویش را انجام دهند. هرچند حداقل امکانات را برای زندگی به دست آورند. عدالت‌طلبی به معنی دخالت در سرنوشت خود نبود و فرد کاملاً در جمع مستحیل بود. قدرت حاکمان و پادشاهان از سوی رعایا به صورت امری طبیعی و مشروع تلقی می‌شد. اما اکنون انسان مدرن دیگر حاضر نیست در برابر تکالیف فراوان

خویش و هماهنگ ساختن خود با جهان را از ذهن بیرون کرده و اندیشه تغییر جهان را وجهه همت خود قرار داد. بنابراین بنیاد جهان‌بینی مدرن بر اندیشه پیشرفت استوار است. اساساً می‌توان عنوان نمود تاریخ پیدایش انسان مدرن هنگامی است که به تدریج انسان دست از تغییر دادن خود برداشته و عزم تغییر جهان کرد. این عزم و اندیشه خود را در مفهوم پیشرفت متجلی نمود زیرا پیشرفت به معنای حرکت از وضع نامطلوب موجود به سوی تحقق وضع مطلوب ناموجود است. ابزار این تحول و پیشرفت علوم تجربی هستند، زیرا علوم تجربی مانند علوم فلسفی، علوم عرفانی و ... قادر به ایجاد چنین تغییر و تحولی نیستند.

خصیصه علم تجربی آن است که وقتی چیزی متعلق دانش انسان قرار گرفت، انسان قدرت ضبط و مهار آن را می‌یابد و این زمینه دخل و تصرف در هستی را فراهم می‌آورد. از مؤلفه اول جهان‌بینی مدرن یعنی قصد تغییر جهان و اندیشه پیشرفت و مؤلفه دوم آن یعنی رویکرد جدی به علوم تجربی بقیه خصایص و مؤلفه‌های مدرنیسم تکوین یافت. (ملکیان ۱۳۸۶، ۳۸)

### ۳) سطره علوم تجربی و علم‌زدگی

علوم طبیعی و تجربی به یک معنا میوه و به معنای دیگر علت بحران فعلی دنیای مدرن هستند که از طریق یک فرایند تدریجی سکولاریزه (دنیوی) شده‌اند و این معرفت سکولاریزه شده که از درک خداوند جدا افتاده؛ به عنوان تنها صورت مشروع علم پذیرفته شده است. (نصر ۱۳۸۳، ۱۱)

علم تجربی به خودی خود مشکل‌ساز نیست اما هنگامی که تلاش شد براساس علم تجربی که ذاتاً و بر حسب تعریف متعلق به عالم طبیعت و محدود به آن است جهان‌بینی‌ای ساخته و پرداخته گردد که در باب کل جهان هستی حکم و داوری نماید و وقتی تلاش شد تا مشاهده و روش‌های علوم تجربی که یکی از

و استدلالی است، غفلت دارد و چیزی جز استدلال‌گرایی نیست. انسان جدید به عقل شهودی بی‌اعتناست؛ در صورتی که اگر عقل شهودی و معرفت قلبی در کار نباشد، عقل استدلالی قادر به منطقی‌ورزی نمی‌باشد. اعراض انسان از دین و شهود عرفانی و بسنده کردن به یافته‌های عقل استدلال‌گر موجب محروم ماندن وی از حیات معنوی و دریافت‌های روحانی شده است.

از سوی دیگر در دوران مدرن، دوران غلبه عقلانیت صوری است. عقلانیت صوری تنها در فکر دستیابی به مؤثرترین ابزار جهت نیل به اهداف مشخص است، بدون اینکه در ماهیت ابزار تأمل نماید. متفکرین منتقد مدرنیته این پدیده را تفکر فن‌سالارانه می‌نامند که عقلانیت صوری نقطه مقابل عقلانیت ذاتی است و متضمن ارزیابی ابزارها بر حسب ارزش‌های غایی انسان مانند عدالت، صلح و سعادت است. انسان مدرن با بسنده کردن به عقل استدلالی که مربوط به مرتبه ذهن بشر است از مرتبه روح منفک شده و از معنویت جدا شده است. (ملکیان ۱۳۸۱، ۴۲۵)

### ۲) اصالت یافتن اندیشه پیشرفت

انسان در طول حیات خود با معضلات و مشکلات فراوانی روبرو بوده است. متفکرین مختلف برای رفع معضلات و مشکلات راه‌های گوناگونی پیش روی انسان نهاده‌اند. وی در مقابل چیزهای نامطلوب موجود و فقدان چیزهای مطلوب غیرموجود، دو راه اصلی در مقابل خود دارد؛ یا به دخل و تصرف در جهان دست زده و جهان را از حالت نامطلوب به حالت مطلوب تغییر داده و یا به جای تغییر دادن جهان، خود را تغییر داده و با جهان هماهنگ و هم‌نوا ساخته است.

در دوران پیشامدرن انسان به تغییر خویشن می‌پرداخت و خود را با جهان و هستی هماهنگ می‌نمود اما انسان در دوران مدرن اندیشه تغییر دادن

سایکولوژیک تحلیل و تحویل شده و نیازهای مربوط به نفس نیز به نیازهای مربوط به عواطف و احساسات تحویل یافته‌اند. به این ترتیب مدرنیسم انسان را در ساحت مادی او خلاصه نموده و فقط به غرایز مادی او اصالت می‌دهد. این مادی‌انگاری ریشه در عقل‌گرایی خاص انسان مدرن دارد. عقل‌گرایی انسان مدرن ابتدا معرفت‌شناسانه بود اما به تدریج به دیدگاهی هستی‌شناسانه مبدل شد. انسان مدرن ابتدا به لحاظ معرفت‌شناسانه عنوان کرد من ادعای وجود چیزهایی را می‌کنم که عقل بتواند وجودشان را برهانی کند و در مورد چیزهایی که عقل نمی‌تواند وجودشان را برهانی کند، سکوت می‌کنم. اما به تدریج انسان مدرن به این ادعای معرفت‌شناسانه اکتفا نکرد و هر چه با معرفت‌شناسی جدید وی قابل برهانی شدن و اثبات بود قائل به وجود آن می‌شد و به وجود چیزهایی غیر از این قائل نبود و این چنین آن را به ساحت هستی‌شناسی وارد کرد و در نهایت به مادی‌انگاری رسید.

ج) فردگرایی: معنای فردگرایی آن است که در هر امری آنچه اصالت دارد حقوق و منافع فرد است. ترازو و میزان سنجش انسان مدرن برای نقد یا پذیرش نظام‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، قضایی و ... موفقیت یا عدم موفقیت این نظام‌ها در تحصیل و گسترش حقوق فرد است. در این نگرش تنها هویت فرد است که اصالت دارد و هویت‌های قومی، قبیله‌ای، ملی و ... همه به فرد ارجاع داده می‌شوند.

د) احساسات‌گرایی: احساسات‌گرایی به این معنا است که ملاک تمام داورهای خود را بر احساس رنج و لذت می‌گذارد و برای رفع رنج و کسب لذت تلاش می‌کند. در فلسفه اخلاق مدرن اعتقاد بر این است؛ کار درست کمترین درد و رنج و بیشترین لذت را ایجاد می‌نماید. بنابراین ملاک و معیار اخلاقی افعال انسان نه

راه‌های شناخت عالم واقع است یگانه راه شناخت عالم هستی قلمداد شود؛ و در یک کلام وقتی توانایی و کارایی علوم تجربی چشم ما را بر محدودیت‌های گریزناپذیر این علوم بست تمدن مدرن دچار علم‌زدگی گردید که در نهایت به مادی‌انگاری منجر شد. علم‌زدگی که خود موضع و رای‌ی معرفت‌شناسانه است، علاوه بر اینکه مدلل به هیچ دلیلی نیست؛ بلکه با یک گذر روانشناختی و غیرمنطقی به مادی‌انگاری منتهی شد که موضوع و رای‌ی هستی‌شناسانه است. بنابراین ادعا شد تنها راه خبر گرفتن از جهان هستی حس و تجربه است (علم‌زدگی). و سپس یگانه ساحتی که وجود دارد همان است که از آن با حس و تجربه می‌توان خبر گرفت (مادی‌انگاری). این علم‌زدگی و مادی‌انگاری به نوبه خود انسان مدرن را در باب ارزش‌های ذاتی و غایی، علل غایی و معناهای وجودی دچار سرگشتگی کرده و او را از زندگی سرشار و غنی معنوی بی‌نصیب ساخته است. (ملکیان ۱۳۸۱، ۳۷۶)

#### ۴) نگاه جدید به انسان

در دوران مدرن نگاه جدید و تعریف جدیدی از انسان ارائه شد:

الف) انسان‌گرایی: در دوران مدرن انسان محور هستی قرار گرفته است. در نگرش مذهبی انسان به عنوان بنده خداوند شناخته می‌شود که کمال او خداوند و نیل به قرب الهی است. اما در نگاه مدرن، انسان خود هدف و غایت تلقی شد و دیگر شأن بندگی ندارد. هدف انسان متحقق ساختن توانمندی‌ها و استعدادهای طبیعی خویشتن و بسط تسلط خود بر جهان است.

ب) مادی‌گرایی: در نگرش مذهبی انسان دارای چهار ساحت وجودی بدن، ذهن، نفس و روح است. جهان‌نگری مدرن انسان را در ساحت بدن و ذهن خلاصه کرده است. در این جهان‌بینی در ساحت نیازها و خواست‌های آدمی، نیازهای روحانی به نیازهای

انسان مدرن با مشاهده تغییرات پی در پی، که همه عرصه‌های زندگی او را دربرگرفته بود، به این نتیجه رسید که هر آنچه به دست می‌آورد، خیلی زود از دست می‌رود و فنا می‌پذیرد. زندگی از هست‌هایی تشکیل شده که به نیستی می‌گرایند، خوشی‌ها پایان می‌یابند و همه چیز دچار مرگ و زوال می‌شود. اگر چنین است، پس آنچه ارزش دارد تا زندگی به خاطر آن با شور تمام ادامه یابد چیست؟ آیا زندگی معنایی دارد و در یک کلام ارزش زیستن چیست؟

یکی از عوامل اساسی سرخوردگی و پریشانی انسان در دوران جدید و خودکشی‌های بسیار در دنیای پیشرفته؛ ناشی از بحران معنا در زندگی است که شجاعت بودن را از بسیاری ستانده است.

(۲) مسئله مرگ و جاودانگی یکی از مهم‌ترین مسائلی است که انسان‌ها همواره در طول تاریخ با آن دست به گریبان بوده‌اند. انسان سنتی با تمسک به آموزه‌های مذهبی و یا اسطوره‌ها میل به جاودانگی خود را اشباع نمی‌نمود. اما انسان مدرن هنگامی که با مسئله مرگ روبرو می‌شود به دلیل غلبه افکار مادی و خلاصه نمودن هستی و حیات در زندگی دنیوی، دچار ترس، وحشت و یأس می‌گردد. عدم حصول به یک تعبیر روشن و مناسب از مرگ و جاودانگی برای انسان مدرن، او را در چنگال هراس عظیم و خردکننده‌ای اسیر ساخته است.

(۳) با پشت کردن انسان مدرن به آسمان، او تبدیل به موجودی وانهاده و تنها شد. انسان جدید که پیوند خویش با خداوند و فطرت خویش را گسسته بود، مبدل به اتم منفردی شد که با هیچ کس و هیچ چیز، از خدا گرفته تا انسان و طبیعت پیوندی نداشت. هر انسان در چارچوب فردیت خویش محصور ماند و پیوند میان انسان با خدا و انسان‌های دیگر به سردی گرایید. (دیگری) تنها هنگامی مورد توجه و ارزشمند بود که در جهت منافع و لذت (من) به کار

آموزه‌های دینی و...؛ بلکه لذت یا رنج حاصل از آنها است. (ملکیان ۱۳۸۶، ۴۹)

ه) حس‌گرایی: از لحاظ معرفت‌شناسی انسان پیشامدرن به منابع معرفتی مختلفی اعتقاد داشت که عبارت بودند از: حس، عقل، وحی و شهود عرفانی. اما در دوران مدرن انسان وحی و عرفان را کنار نهاده و فقط به حس و عقل تکیه نمود. معرفت انسان مبتنی بر ادراکات حسی و استدلال‌های عقلانی است. عقل نیز در دوران مدرن صرفاً به صورت عقل ابزاری درآمده است یعنی قوه‌ای که بر روی ادراکات حسی و مواد خامی که توسط حواس به دست آمده عمل کرده و با اعمال قواعد منطقی صورتی به گزاره‌های جدید می‌رسد. به این ترتیب تغییر و تحولاتی که در جهان‌بینی دوران مدرن اتفاق افتاد، زمینه بروز بحران‌های متعددی فراهم آورد که به آنها اشاره خواهد شد.

### بحران‌های انسان مدرن

به دلیل تغییر و تحولاتی که در نگرش و بینش انسان مدرن رخ داد، انسان در حوزه علم و فناوری و برخورداری از مواهب مادی زندگی به پیشرفت‌های قابل توجهی دست یافت، اما در ابعاد معنوی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقیات با بحران‌ها و معضلات جدی و عمیقی روبرو شد که به صورت اجمالی به آنها اشاره می‌کنیم:

### الف) بعد معنوی

(۱) بحران معنا، از معضلات و مشکلات عمیق روحی و معنوی بود که در برابر آدمیان خودنمایی کرد. به سبب غلبه نگاه مادی و کمی به مجموعه زندگی، و هجوم سکولاریسم به زندگی بشر امروزی، به تدریج دریچه‌های آسمان بر روی آدمیان بسته شد و انسان خود را در عرصه تنگ مادی محصور دید که مدام دچار تغییر و زوال می‌شد.

گرفته می‌شد. این احساس تنهایی به همراه بحران معنا، باعث بروز مشکلاتی مانند اضطراب، افسردگی، ملال روحی و احساس خلأ و پوچی در انسان مدرن شد.

### ب) بعد سیاسی

گسترش خشونت، جنگ‌های عالم‌گیر و تغییر شکل استبداد از مشکلات مهم دوران مدرن است. انسان جدید چیزی غیر از نفع و لذت نمی‌شناسد، لذا برای رسیدن به اهداف سودجویانه و فرونشاندن آتش شهوت و آزمندی خویش، از هر ابزار و وسیله‌ای استفاده می‌نماید و از کاربرد خشونت در نیل به اهدافش ابایی ندارد و در این راه حاضر است میلیون‌ها انسان را قربانی نماید.

حکومت‌های خودکامه و استبدادی نیز برای حفظ و بسط سلطه خود از ابزارهای نوین و سیستم‌های پیچیده الکترونیکی برای کنترل افراد استفاده می‌نمایند. در دوران جدید، حکومت‌ها گاهی با استفاده از زور و گاهی با استفاده از ابزارها و روش‌های پیشرفته تبلیغاتی و تکنولوژیکی، بر ذهن و روح انسان حکم می‌رانند.

### ج) بعد اجتماعی

۱) با توجه به اصالت یافتن فرد و محصور ماندن افراد در دایره منافع شخصی خویش، و همچنین خلاصه نمودن حیات در بعد مادی آن، انسان‌ها با یکدیگر احساس پیوند و خویشاوندی معنوی و روحی نمی‌کنند و به صورت بیگانگانی که بنا به مقتضیات و نیازهای خود در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، درآمده‌اند و این باعث ایجاد مشکل و معضلات اجتماعی، بیگانگی، دوری انسان‌ها و تضعیف حس همدردی در میان آنها شده است.

۲) با توجه به اصالت یافتن لذت‌های مادی و جسمانی و عدم پابندی افراد به ارزش‌های متعالی اخلاقی؛ پیوندهای خانوادگی نیز به شدت سست شده،

خانواده از استواری و استحکام گذشته برخوردار نیست، اساساً امر تشکیل خانواده و ازدواج حرمت و تقدس پیشین را ندارد و از هم پاشیدن نظام خانوادگی یکی از معضلات اجتماعی مهم دوران مدرن به شمار می‌آید.

### د) بعد زیست محیطی

بحران آلودگی و تخریب محیط زیست، یکی دیگر از مشکلات انسان عصر جدید است. انسان مدرن به دلیل نگاه ابزاری به طبیعت و گسستن پیوند دوستانه با آن، برای کسب لذت بیشتر به غارت منابع طبیعی پرداخته است که نتیجه آن از بین رفتن جنگل‌ها، کوتاه شدن عمر گیاهان، انقراض نسل بعضی حیوانات، گرم شدن زمین و آسیب دیدن لایه ازن است. بروز بیماری‌های نوظهور، سونامی و... نمادی از خشم طبیعت از اقدامات مخرب بشر است.

مسائلی که به آنها اشاره شد، مهم‌ترین معضلات و بحران‌های گریبان‌گیر انسان مدرن هستند. اکنون انسان مدرن متوجه شده است برای رهایی از چنگال این مشکلات، راهی جز تغییر بینش و نگرش خود ندارد، لذا بازگشت به معنویت و بازسازی رابطه هم‌دلانه با مکاتب عرفانی، تعالیم دینی و وحیانی، به عنوان یک ضرورت جدی مطرح شده است.

### میراث عارفان مسلمان و بحران انسان مدرن

با توجه به نگرش عمیقی که در عرفان اسلامی به ماهیت انسان، مفهوم زندگی و رابطه عمیق انسان و خدا وجود دارد، میراث غنی معنوی عارفان مسلمان، می‌تواند انسان سرگشته دوران جدید را یاری رساند و مشکلات و بحران‌های عمیق او را حل نماید. در ادامه، با بهره‌گیری از مثنوی شریف مولوی و اشعار حافظ، جلوه‌ای از این میراث غنی و انسان‌ساز را نشان می‌دهیم. انسان مدرن می‌تواند با بهره‌گیری از این



منظومه عرفانی، از سیطره بحران‌ها و معضلات جانسوز  
رهايي يابد.

باغ‌ها و سبزه‌ها در عين جان  
بر برون، عكشش چو در آب روان  
انسان‌هايي كه به كشف حقايق معنوي نائل شده‌اند،  
زيبائي، خوشبختي و آرامش را در درون خویش تجربه  
می‌کنند:

عارفان را شمع و شاهد نيست از بيرون خویش  
خون انگوري نخورد، باده‌شان هم خون خویش  
هر يکي اندر جهان مجنون ليلي‌اي شدند  
عارفان ليلي خویش و دم به دم مجنون خویش  
ديوان شمس، غزل ۱۹۱

كساني كه دل‌باخته ظواهر خارجي و مادي نشده‌اند  
و همه عمر را در جدال و غوغا بر سر بروني‌ها هدر  
نداده‌اند، دريافته‌اند محبوب و مقصود حقيقي در قلب  
آنها است. هنگامي كه جان زلال و پاكيه شود، جهان  
نيز پر از لطف و صفا خواهد شد، اما هنگامي كه جان  
آدمي تيره و افسرده باشد، متاع دنيا نيز نمي‌تواند آدمي  
را كامياب سازد.

باغ سبز عشق كو بي متتهاست  
جز غم و شادي در او بس ميوه‌هاست  
عاشقي زين هر دو حالت برتر است  
بي بهار و بي خزان سبز و تر است

دفتري اول، ۴۱۵  
انسان امروزي به دليل دوري از مبداء خود و  
بيگانگي با دنياي درون خویش، پيوسته از بحراني به  
دام بحران ديگري مي‌افتد و ناآرامي و اضطراب روح او  
را آزار مي‌دهد. انسان‌ها چنين تصور مي‌کردند كه با  
غرق شدن در لذات مادي مي‌توانند به خوشبختي دست  
يابند، اما اكنون به تدريج دريافته‌اند با دلي ويران و  
تاريك نمي‌توان به دنيايي روشن و زيبا دست يافت.  
حصول آرامش در آبادي دل است كه در دوران مدرن  
به آن توجهي نشده است. براي درك خوشبختي و  
زيبائي حقيقي بايد به مسير درون رفت. آبادي بروني  
جلوه‌اي از آبادي درون است.

سحر با باد مي‌گفتم حديث آرزومندي  
خطاب آمد كه واثق شد به الطاف خداوندي  
در اين بازار اگر سودي است با درويش خرسند است  
خدايا منعم گردان به درويشي و خرسندي  
غزل ۴۲۹

گام اول  
مولوی با نگاهی موشکافانه به تحلیل منشأ رنج‌های  
آدمی پرداخته و راه درمان آن را نیز ارائه می‌دهد. او در  
همان آغاز مثنوی، علت اصلی رنج‌های آدمی را جدا  
ماندن او از مبدأ خویش و عدم توجه به حقایق معنوی  
خود معرفی می‌نماید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند  
وز جدایی‌ها شکایت می‌کند  
تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی

گوهر جان را نیایی فریبی  
دفتري دوم، ۲۶۵  
مولانا معتقد است: علت رنج آدمی اسیر خیالات و  
نفسانیات شدن است:

دل همه روز از لگدکوب خیال  
وز زیان و سود وز خوف زوال  
نی صفا می‌ماندش نی لطف و فر  
نی به سوی آسمان راه سفر  
دفتري اول، ۴۱۵

انسان امروزی به دلیل دوري از مبداء خود و  
بيگانگي با دنياي درون خویش، پيوسته از بحراني به  
دام بحران ديگري مي‌افتد و ناآرامي و اضطراب روح او  
را آزار مي‌دهد. انسان‌ها چنين تصور مي‌کردند كه با  
غرق شدن در لذات مادي مي‌توانند به خوشبختي دست  
يابند، اما اكنون به تدريج دريافته‌اند با دلي ويران و  
تاريك نمي‌توان به دنيايي روشن و زيبا دست يافت.  
حصول آرامش در آبادي دل است كه در دوران مدرن  
به آن توجهي نشده است. براي درك خوشبختي و  
زيبائي حقيقي بايد به مسير درون رفت. آبادي بروني  
جلوه‌اي از آبادي درون است.

در تلقی عارفانه، خداوند در عین جلال در اوج جمال است. ارتباط خداوند با انسان ارتباط دوست و محبوب است. در این نگاه، خدا انسان را به عنوان تجلی گاه صفات جلال و جمال خویش خلق نموده و انسان خلیفه خدا بر روی زمین است. آدمی کافی است اندکی همت کند، دل از غبار اغیار بشوید و روح را تهذیب نماید؛ آنگاه بوی خوش دلبر، جان او را مدهوش خویش می‌سازد:

همچو معجون بو کنم من خاک را

تا بیابم بوی لیلی بی خطا

بوی آن دلبر چو پران می‌شود

آن زبان‌ها جمله حیران می‌شود

دفتر سوم، ۳۸۴۵

در این تلقی، خداوند در پی منکوب نمودن انسان نیست؛ بلکه با محبتی بی دریغ در پی شکوفا ساختن استعدادهای آدمی، آباد ساختن دل او و برقراری جامعه‌ای عادلانه و مطلوب برای اوست. در یک کلام، در نگاه عارفان مسلمان خداوند برترین دوست انسان است.

### گام سوم

پس از تغییر نگرش آدمی نسبت به حقیقت خود و خداوند، و با تهذیب دل و نشانیدن یار در سراپرده وجود، روح و جان آدمی از گزند بحران‌ها و معضلات رهایی می‌یابد:

هیچ گنجی بی‌دد و بی‌دام نیست

جز به خلوتگاه حق آرام نیست

سربلندم من، دو چشم من بلند

بینش عالی امان است از گزند

دفتر چهارم، ۳۳۹۳

از آنجایی که نوع نگاه آدمی به زندگی، سایر انسان‌ها، جهان و خداوند، زندگی و رفتار او را جهت می‌دهد، اگر این نگاه حقیقی و صحیح نباشد، تأثیر

انسان امروزی فرصت اندکی برای تأمل در خویش و گفتگو با خود دارد. هر روز نیاز کاذبی او را به سوی خود می‌کشاند و فردا نیاز کاذب دیگری، و او تمام عمر را همین گونه به دنبال جلوه‌های کاذب و فریبنده هدر می‌دهد. راه رهایی از این وضعیت، پذیرش این حقیقت است که انسان باید اندکی به درون خود سفر کرده و خویش را از دام غوغا و هیاهوی بیرونی رها سازد. دستیابی به این بینش که گم‌شده اصلی در بیرون انسان نیست، باید جان را تازه کرد و به او حیات تازه‌ای بخشید، راه روشنی برای وصول به سعادت است.

گر دل از غم دنیا جدا توانی کرد

نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد

اگر به آب ریاضت برآوری غسلی

همه کدورت دل را صفا توانی کرد

دیوان شمس، غزل ۱۶۸

### گام دوم

مؤلفه مهم دیگر در عرفان اسلامی، ارائه تصویری زیبا و دلربا از خداوند است. بخش مهمی از بیگانگی و دوری آدمیان از خداوند، ناشی از تصویری بود که دینداران کهن به خصوص آباء کلیسا در قرون وسطی از خداوند ارائه و خدا را به صورت حاکمی قهار و تا حدودی بی‌رحم با تازیانه‌ای از قواعد و مقررات ترسیم می‌کردند که در صورت کوچک‌ترین لغزش انسان، آدمیان را به اشد مجازات در دنیا و آخرت می‌رساند. سهم انسان در این نگرش، تنها بندگی ذلیلانه و حقارت‌بار بود. آدمی باید به نقطه صفر می‌رسید و زندگی نکبت‌باری را در دنیا تحمل می‌کرد تا در آخرت سهمی از بهشت ببرد. با چنین الگویی، طبیعی است هر روز که به بهره آگاهی انسان‌ها افزوده می‌شود، از سهم بندگی‌شان کاسته شود. البته هجوم فلسفه‌های ماتریالیستی به همراه توفیقات روزافزون علمی، بستری فراهم آورد تا انسان از خداوند دور شود و زندگی بدون خدا را تجربه کند.

منفی در سراسر سلوک و زندگی آدمی نمایان خواهد شد. اما در صورت بهره‌مندی انسان از بینش حقیقی و خداجویانه، نیکی و زیبایی و آرامش در روح آدمی سرازیر خواهد شد. تأثیر این نگاه صحیح را به خوبی می‌توان در زندگی مشاهده کرد. در ذیل به این تأثیرات اشاره می‌کنیم:

**الف) معنای زندگی:** بسیاری از اهدافی که به زندگی انسان مدرن معنا و حرکت می‌بخشند، بسیار سریع تکراری و ملال آور می‌شوند. در آن صورت، معنا بخشی آنها سطحی و زودگذر می‌شود و در نهایت آدمی دچار یأس و افسردگی می‌گردد. در ورای اهداف مادی و زودگذر در زندگی، انسان نیاز به حضور حقیقی متعالی دارد که در عین معنا بخشی به زندگی، زوال‌پذیر و ملال‌آور نباشد. نخستین اثر مهم ارتباط با خداوند، معنی دار شدن زندگی است که در سایه بندگی و عشق برای سالک حاصل می‌شود. حافظ می‌گوید:

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادت بیبری

غزل، ۲۴۱

در دعای عظیم عرفه، امام حسین (ع) می‌فرماید:

«خدایا چه دارد آن که تو را ندارد و چه ندارد آن که تو را دارد».

و حافظ این نکته را این گونه می‌سراید:

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

غزل، ۲۶۰

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس  
درک حضور خداوند به تمام کسانی که رابطه‌ای  
دوستانه و محبانه با او دارند شور، امید، توکل و حرکت  
می‌بخشد و روشنی، آرامش و شادابی وصف‌ناپذیری را  
در دل انسان می‌پروراند. ایمان به خداوند، آدمی را از  
افسردگی، ملالت، ترس و بی‌معنایی ویران‌گر نجات  
می‌دهد و چراغی را در دل او روشن می‌کند. رنگ  
زندگی با حضور خدا؛ زیبا می‌شود. مولوی در غزل پر  
شور می‌گوید:

برون شو ای غم از سینه که لطف یار می‌آید  
تو هم ای دل ز من گم شو که آن دلدار می‌آید  
نگویم یار را شادی که از شادی گذشته است او

مرا از فرط عشق او ز شادی عار می‌آید

دیوان شمس، غزل ۱۰۰

**ب) آرامش روح آدمی:** عرفا و متفکران دینی بر

این باورند ریشه نابسامانی و ناآرامی روح انسان، گناه و خطاست (کار ۱۳۸۵) که از سهم هستی انسان می‌کاهد و کاهش جان، موجب تلاطم روح و روان می‌شود. آنها اعتقاد دارند زمانی که انسان به هر آنچه از جنس دل و جانش نیست آویخته شود، گناه یا معصیت نیز که حالتی غیر طبیعی دارند و با فطرت انسان سازگاری ندارند، با ورود به سرزمین دل، صفحه جان را پر از تعارض و ناآرامی می‌کنند. همچنین هنگامی که دلبستگی و تعلق خاطر انسان به اموری معطوف شود که از جنس روح و جان آدمی نیست، کام‌جویی از آنها روح انسان را راضی و خشنود نمی‌کند و خوشی و لذت آنها به زودی رنگ زوال می‌پذیرد.

در زمین دیگران خانه مکن

کار خود کن کار بیگانه نکن

کیست بیگانه، تن خاکی تو

کز برای اوست غمناکی تو

دفتر دوم، ۲۶۳

هنگامی که چشم دل انسان به سوی خداوند  
دوخته می‌شود و مهر او در درون انسان رشد می‌کند،  
روح انسان احیا و به حیات حقیقی نائل می‌شود. روح  
و جان انسان از جنس خداوند است و با حضور  
خداوند است که جان آدمی به آرامش و شادی حقیقی  
دست می‌یابد.

نگویم یار را شادی که از شادی گذشته است او

مرا از فرط عشق او ز شادی عار می‌آید

دیوان شمس، غزل ۱۰۰

محبوب جلوه کند و به این طریق پیوندی برقرار شود. بسیار اتفاق افتاده است به محض برآورده شدن نیاز آدمی، و یا پایان و زوال جاذبه‌های ظاهری و مادی، دوستی‌ها نیز به جدایی و یا حتی نفرت مبدل شده‌اند. هنگامی که مبنای دوستی و پیوند انسان، محبت و صفای باطن نیست و آنچه انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد، لذت و سود فردی است، پیوندها نیز سست و لرزان خواهند بود و فرد برای کسب لذت و سود بیشتر، پیوند خود را با یک نفر گسسته و به سراغ فرد دیگری می‌رود و این امر مرتب تکرار می‌شود. مولوی بسیار زیبا این نکته را بیان می‌نماید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت ننگی بود

دفتر اول، ۲۰۶

بر خلاف دیدگاه انسان جدید که همه چیز، از جمله هم نوعان خود را از دریچه وسیله کسب سود و لذت می‌نگرد، در تلقی عارفان، انسان‌ها با یکدیگر پیوندهای عمیق روحی و معنوی دارند، همه انسان‌ها فطرت مشترکی دارند و وجودشان از یک منشأ و مبدأ مشترک ریشه می‌گیرد. در نگاه عرفانی، انسان‌ها هر کدام آیتی الهی هستند و نباید به آنها به صورت ابزار و وسیله نگریست. در درون هر یک از انسان‌ها، روح خداوند آشنیان دارد و نباید صرفاً به صورت وسیله‌ای برای نیل به اهداف مادی انسان نگاه کرد. فضیلت بهترین مبنا برای ارتباطات انسانی است؛ چنین پیوندی، سازنده و پر دوام خواهد بود و زمینه تکامل انسان را فراهم می‌نماید.

حافظ می‌سراید:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بنده طلعت آن باش که آنی دارد

شیوه حور و پری خوب و لطیف است ولی

خوبی آن است و لطافت که فلانی دارد

غزل، ۱۱۹

این گونه است که مولوی برای رهایی از بی‌قراری‌های خویش به خدا پناه می‌برد و می‌خواهد تا به جان او درآید و به بی‌قراری‌اش پایان دهد:

از تناقض‌های دل پشتم شکست

بر سرم جانا بیا بگذار دست

دست خود را از سر من برندار

بی‌قرارم بی‌قرارم بی‌قرار

دفتر سوم، ۴۰۵۲

دوای دردهای دل و روح آدمی عشق است؛ عشقی که ریشه در فطرت انسان دارد و او را به بهترین یارش یعنی خداوند وصل می‌کند:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما

ای طیب جمله علت‌های ما

ای دوای نخوت و ناموس ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و جمله عیبی پاک شد

دفتر اول، ۲۲

انسان هنگامی به مرز آرامش می‌رسد که وجود تکه‌تکه شده‌اش وحدت یافته و حیات تازه‌ای بیابد و این از طریق، همنشینی و هم‌سخنی با خداوند و درک عشق و محبت او امکان‌پذیر می‌شود. به همین دلیل است که قرآن یاد خدا را موجب آرامش جان انسان دانسته، و انسان‌های با ایمان را رها از خوف و غم معرفی می‌نماید و مولوی می‌گوید:

هیچ کنجی بی‌دد و بی‌دام نیست

جز به خلوت‌گه حق آرام نیست

دفتر دوم، ۵۹۴

**ج) درد تنهایی انسان:** بسیاری از افرادی که با یکدیگر ارتباط داشته و زندگی می‌کنند، مبنای پیوند خود را با جاذبه‌های مادی و ظاهری یکدیگر گره می‌زنند؛ یعنی زیبایی ظاهری، موقعیت اجتماعی و یا ثروت که سبب می‌شود کسی، در نگاه شخصی دیگر

**د) دوستی با طبیعت و پالایش روح انسان:** یکی دیگر از تحولاتی که تحت تأثیر نگاه عرفانی و معنوی در بینش شخص رخ می‌دهد؛ ایجاد نسبت دوستانه میان انسان و طبیعت است. برای سالک و رهرویی که در طی زندگی معنادار خویش، با خداوند پیوند محبت‌آمیز و شورمندانه‌ای پیدا نموده، گشایش چشمان درونی، نعمت عظیمی است که باعث می‌شود عارف در تمام صحنه‌های هستی جلوه‌های خداوند را دریابد و برای او جهان پنجره‌ای است که رو به اسماء و صفات حق تعالی گشوده می‌شود. کسی که ایمان به خداوند را در دل دارد؛ جهان را سراسر آیه و نشانه او می‌بیند، مانند سالک به خداوند عشق می‌ورزد و به آیات و نشانه‌های او نیز عاشقانه می‌نگرد. سعدی این عشق را این‌گونه بیان می‌کند:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

کلیات، ص ۵۴۹

عشق به خداوند و شوق وصال معشوق، دل سالک

را از زنگارها و آلودگی‌ها پاک می‌کند. مولوی زیبا می‌سراید:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و جمله عیبی پاک شد

دفتر اول، ۲۲

هنگامی که کسی هوای یار در دلش شکوفا شد،

آنگاه قربانی کردن اوصاف ناصواب برای وصال

محبوب برای او سهل و ارزان خواهد شد و هنگامی که آدمی از حرص و طمع خالی شود، راه رسیدن به حقیقت هموار خواهد شد.

یک حکایت گویمت بشنو به هوش

تا بدانی که طمع شد بند گوش

از طمع بیزار شو چون راستان

تا نهی پا بر سر آن آستان

دفتر اول، ۲۳۷۲

پس آنچه طعم خوش یار را در دل زنده نگه می‌دارد، خیال خوش دوست است که معطوف به ظاهر نیست؛ بلکه برخاسته از صفای باطن اوست. حضور خداوند در تمام لحظه‌های زندگی به انسان شور، حرارت، حرکت و امید و معنا می‌دهد. کسی که رابطه دوستانه و محبانه‌ای با خداوند دارد، هیچگاه اسیر تنهایی نخواهد شد و اگر تمام عالم او را تنها گذارند، خداوند از او غایب نخواهد بود، زمزمه‌ها، راز و نیازهای او را می‌شنود و پنجره لطفش در همه حال به روی او گشوده خواهد بود.

روزها گر رفت گو رو باک نیست

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

دفتر اول، ۱۶

هنگامی که خداوند یار آدمی باشد، در عین آنکه

شخص به دیگران محبت می‌ورزد و مناسبات مهرآمیز

و انسانی دارد، اما هراسی ندارد که دیگران او را تنها

بگذارند، زیرا گرمی ایمان به خداوند، وحشت تنهایی

را از جان آدمی زائل می‌نماید و ترس، اضطراب و

افسردگی را به امید و شادمانی مبدل می‌سازد. حافظ در

غزلی شورانگیز می‌گوید:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل

همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

غزل، ۱۶۰

در این الگو، درد تنهایی، آدمی را آزار نمی‌دهد،

زیرا محبوب خدایی است که همیشه به یاد بنده‌اش

است، و برای رهایی بنده‌اش بانگ حضور می‌نوازد و او

را از تنهایی و ترس آزاد می‌کند. انسان سرگشته امروز

برای رهایی از دردها و رنج‌های روحی و روانی خود،

باید دوستی‌های خود را نه بر مبنای لذت و سود؛ بلکه

بر بنیان فضیلت و معنویت بنا نهد و باور کند با حضور

خداوند در زندگی هرگز آدمی تنها نیست.

با آن معشوق یگانه را فراهم می‌سازد. مرگ برای کسانی که زندگی را فقط حیات چند روزه دنیوی می‌دانند، هراسناک و تلخ است، اما برای انسان عارف و عاشق حق، گوارا و شیرین است:  
مرگ هر کس ای پسر هم‌رنگ اوست  
پیش دشمن دشمن و بر دوست، دوست  
این حیات عاشقان در مردگی  
دل نیابی جز که در دلبردگی  
وارهید از این جهان عاریه

ساکن گلزار و عین جاریه

دفتر چهارم، ۱۷۶۷

انسان زمانی می‌تواند به این بینش برسد که کمر همت بندد و گوهر الهی خویش را کشف نماید. حافظ انسان‌ها را به قدم نهادن در این راه فرا می‌خواند:

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی

تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

غزل، ۴۷۶

### نتیجه‌گیری

در روزگار ما، انسان مدرن با رنج‌ها و خلأهای روحی و معنوی دست به گریبان است. راه‌هایی از چنین مشکلاتی، بازگشت به معنویت و تغییر و تحول در بینش و نگرش انسان به خود، خدا، هستی و طبیعت است.

انسان امروزی با توجه و اقبال به میراث غنی عرفان اسلامی، به خصوص دنیای روشن و زیبای مولوی، می‌تواند برای نیازهای وجودی خویش پاسخ‌های مناسب و عمیق بیابد که در دگرگونی سازنده زندگی‌اش نقش کم‌نظیری ایفا خواهد کرد. با استفاده از تعالیم متعالی مولوی، روح خسته و سرگشته انسان مدرن از زندان مادیت که او را در چنگال ترس،

کسی که پیوند محبت‌آمیز با خداوند برقرار می‌نماید؛ آفت تکبر، خودخواهی و لاف‌خدایی زدن در دلش می‌میرد و نگاهی زلال و مهربان به همه عالم می‌افکند. راز ویرانی طبیعت، ادعای خدایی کردن انسان و شعله‌ور شدن آتش آزمندی در وی است. زمانی که آدمی بر روی زمین خداوند را بندگی نماید، جان‌ها و جهان از هجوم او در امان خواهند ماند. آنگاه نسبت بین انسان و طبیعت از حالت من و آن تغییر خواهد کرد.

من که صلح دائماً با این پدر

این جهان چون جنت استم در نظر

دفتر چهارم، ۳۲۶۴

تمام جهان برای سالک جلوه محبوب است و رابطه انسان با طبیعت نه یک رابطه سلطه‌جویانه ابزاری؛ بلکه یک رابطه هدف‌مند و دوستانه خواهد بود. از این رو، انسان در دامان طبیعت خود را وا نهاده و سرگشته احساس نمی‌کند؛ بلکه تمام عالم با او در پیوند خواهد بود، او احساس آرامش خواهد کرد و معنی زندگی عمیق می‌شود (سوتر ۱۳۸۴)

**ه) عدم هراس از مرگ:** ترس از مرگ یکی از احساسات هراسناکی است که به جان انسان مدرن چنگ می‌زند، زیرا آن را پایان زندگی و رهسپار شدن به دیار عدم می‌داند. مرگ نقطه پایان کوشش‌ها و بر باد رفتن آرزوهای انسان جدید است، چون زندگی را در مادیات خلاصه می‌بیند. اما در نگرش عرفانی، مرگ به معنای فرو افتادن در چاه نیستی و عدم نیست.

در نزد عرفا، در عین اینکه زندگی بسیار جدی است و ثنیه‌های آن برای ساختن وجود آدمی اهمیت عظیمی دارد، اما فرا رسیدن مرگ، شیرین و زیبا است؛ زیرا آنان وجود انسان را در کالبد فیزیکی‌اش خلاصه نمی‌بینند. از نظر آنان، آدمی دارای گوهری معنوی است که عشق به وصال حق تعالی در عمق آن ریشه دارد.

مرگ و زوال پیکر خاکی، زمینه وصال روح انسان

- (۷) نیچه، فریدریش، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵.
- (۸) ملکیان، مصطفی، راهی به رهایی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۱.
- (۹) ملکیان، مصطفی، (الف)، انسان متجدد در آیین، شماره ۸ شهریور ۱۳۸۶.
- (۱۰) ملکیان، مصطفی، (ب)، شناخت جهان در آغاز تجدیدگرایی در آیین، شماره ۹ آذر ۱۳۸۶.
- (۱۱) نصر، سیدحسین، انسان و طبیعت، بحران معنوی انسان متجدد، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.

اضطراب، پوچی و بی‌معنایی اسیر ساخته رهایی یافته و با این انقلاب مبارک و فرخنده، زندگی چهره دل انگیز و زیبایی خود را به او می‌نمایاند.

بنابراین، شناخت خداوند در سایه تعالیم عرفای مسلمان سبب می‌شود انسان خداوند را به عنوان برترین محبوب و بهترین حامی خود درک نماید. به این ترتیب، در سایه این معرفت و شناخت، مناسبات انسان با خویشتن، طبیعت و هم‌نوعانش نسبتی محبت‌آمیز، مهرورزانه، پر معنا و عمیق خواهد یافت و در نتیجه، انسان زندگی را با امید، شادی و آرامش بدون هراس از مرگ در راه رشد و تکامل معنوی پیش خواهد برد.

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

دیوان شمس، غزل، ۲۱۰

#### یادداشت‌ها

#### منابع و مأخذ

<sup>۱</sup>. ritio

- (۱) احمدی، بابک، معمای مدرنیته، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- (۲) حافظ، به تصحیح ه. ا. سایه، تهران: کارنامه، ۱۳۷۵.
- (۳) سوتر، فرناندو، پرسش‌های زندگی، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۴.
- (۴) کار، آلن، روانشناسی مثبت، ترجمه حسن پاشا شریفی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵.
- (۵) مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح محمد استعلامی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۹.
- (۶) مولوی، گزیده غزلیات دیوان شمس، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.